



متن درس خارج نهایی استاد یزدان پناه - سه‌شنبه ۱۴۰۱/۰۸/۰۳



ما در مرحله رابعه که صحبت مواد قضایا بود در نهایی، در فصل اول، سه مقام را به توفیق الهی پایان بردیم. این سه مقام به پایان رسید، باید برسیم به مقام چهارم «و یتفرع علی ما تقدم أمور»، که حدودا به اندازه دو صفحه‌ای است، سه تا امر اینجا گفته می‌شود، این به عنوان مقام چهارم است باید پردازیم. ولی قبل از مقام چهارم اجازه بدهید امروز را حوصله کنیم، تمام آنچه که گفتیم را در طرح پیشنهادی عرضه بدارم به اضافه نکته‌ای که به نظرم باید پایه قرار بگیرد تا این بحث‌ها جدی‌تر خودش را نشان بدهد. یعنی من الان می‌خواهم این «و یتفرع علی ما تقدم أمور» را بخوانم، کمی در زحمتم به دلیل اینکه از جای مناسبش شروع نمی‌شود اینجا؛ حالا توضیح می‌دهم، بعدا عرض خواهم کرد. پس اجازه بدهید بنده این طرح را بیان کنم. قبلا عرض کردم که ما بعد از اینکه تمام شد، در پایان، آن طرح پیشنهادی‌مان را به سرعت می‌گویم و به صورت تیتروار؛ دیدم آن موقع اگر بشود، هیچی یادتان نخواهد ماند این مقداری که تا اینجا گفتیم. گفتم این دو صفحه که بالاخره یک بحثی است تقریبا سامان پیدا کرد، این را یک دور شکل بدهیم بینیم طرح پیشنهادی ما چیشده. یعنی به جای اینکه این سبک از نهایی نوشته شده، که خیلی هم زحمت کشیده شده؛ خدایی‌اش من قلم علامه، نوع نگارش، نوع دقت‌ها، نوع سازماندهی‌هایش را خیلی می‌پسندم، خیلی قوی است، یعنی بی‌دلیل نیست که کتاب درسی حساب می‌شود، هر چیزی نمی‌توانست کتاب درسی بشود، این قوت‌ها هست. ولی به دلیل اینکه پایه‌های این بحث‌های ایشان عرض کردم بستر تاریخی‌ای است که ما درش زندگی کردیم و او است که تبدیل شد به این. یعنی آن چیزی است که صدرا اینها را همه را جمع کرد و از دل کار صدرا جناب علامه این بحث را این طوری سامان داد که مقدمه بشود برای اسفار. از یک جهت، خیلی زمینه خوبی را ایجاد می‌کند کسی برود در اسفار، می‌فهمد دارند چکار می‌کنند آنجا به این دلیل که ایشان با نگاه به آنجا مطرح کرد. پس اینها پابرجا است. ولی طرح پیشنهادی به تعبیری که ما یک بحث را خوب پیش ببریم و یک نظمی پیدا کند اندیشه ما و بعد هر کدام جایگاهی پیدا کند. بعضی از اینها من احساس می‌کنم ما که می‌خوانیم، خودمان هم دقیقا نمی‌دانیم این چرا اینجا قرار می‌گیرد، جایگاه بحثش چیست، چرا این طوری می‌شود. در بستر تاریخی به دلایلی این طوری مطرح شد، حالا چرا این جایگاه را پیدا می‌کند؟ لذا اجازه بدهید این طرح پیشنهادی را تأکید کنم. گفتیم اینها را قبلا، ولی به سرعت توضیح می‌دهم.

ساختار پیشنهادی برای کل بحث تا اینجا

اولا عنوان باید «في الوجوب و الامکان و الامتناع» باشد. اصلا لفظ مواد ثلاث، با اینکه مواد هم اشاره به واقع و خارج دارد ولی گفتم مشککش چیست دیگر. مشککش یک بستر منطقی‌ای است که پشتش ایستاده بود و این را به این شکل در آورد. اصلا ما احتیاج به بحث قضیه و مواد قضایا و از این تعابیر حتی نداریم. توضیح دادم دیگر، باز برنگردیم. و در همان جا یک مسئله‌ای را که بحث امتناع، استطرادی هست یا تبعی هست یا لازم سلبی، آن گونه که بحث کردیم. نظر خودمان بود، لازم سلبی. نظر علامه، تبعی. گفتیم، اینها را توضیح دادم. این را آنجا تذکر بدهیم که امتناع اگر می‌آید اینجا، به چه معنا، چطوری است. تمام.

بعد حالا می‌رسیم اول بحث، یعنی به تعبیری «الفصل الاول» که الان علامه قرار داد. ابتدا از دو معنای پایه باید شروع کنیم؛ دو معنای پایه یعنی ضرورت و جواز، از این باید شروع بشود. و همین جا تعریف بالمثال شکل بگیرد، آن مثال‌هایی که زدیم، مثلا گفتیم این پارچه ممکن الاحراق است، این پارچه ممکن الوجود است، آن توضیحاتی که دادیم. تعریف بالمثالش، از دل او، معنای ضرورت، معنای امکان آنجا فهمیده بشود فی الجمله بالمثال. اول. بعد از اینکه این کار را کردیم، خواص هر یک را بگوییم، یعنی خواص هر یک از این دو معنای پایه. مثلا ضرورت معنای ثبوتی دارد، مقابل جواز است. این بعضی از خصوصیات که درش هست. و یک نوع تقابل هست. این تقابل را باید توضیح بدهیم. آن توضیحاتی که دادیم، من دیگر بر نمی‌گردم. و امکان معنای ثبوتی دارد، در مقابل وجوب است، این باید توضیح داده بشود. معنای ثبوتی، آن قابلیت و جواز را باید به چشم آورد. و بعد توضیح بدهیم که این ثبوتی است، اینها را باید به چشم آورد. و بعد باید مثل قوه و فعل مثال زد، آن مثال‌هایی که عرض کردیم که بتواند آن فضا را روشن کند، از آن استفاده بشود. خواص هر یک گفته بشود. بعد از آن، مناشی این مفاهیم و معانی را باید گفت. مناشی یعنی به تعبیری شهود عقلی است، فهم عقلی روی می‌دهد، چیست. گاهی از دلیل عقلی می‌فهمیم؛ ولی مناشی این مفهوم، نوعا شهود عقلی است و فهم عقلی است. این باید توضیح داده بشود. که اتفاقا یک مقدار هنوز بعضی از بحث‌هایش را نکردیم. امکان جزو فهم عقلی است؟ ضرورت جزو شهود عقلی فی الجمله می‌توانیم قرار بدهیم. امکان هم این طوری است یا نه، باید جزو فهم شهودی قرار بدهیم؟ دیگر بحث نکردیم. ولی این جزو آن بحث‌ها است. بعد دو مفهوم پایه به یک مفهوم برمی‌گردد اگر امکان به معنای لا ضرورت الوجود و العدم باشد. و به دو پایه برمی‌گردد اگر معنای ثبوتی داشته باشد. اینجا باید این توضیح داده بشود. و بعد تقدم وجوب بر جواز، اگر هست باید توضیح داده بشود. اینها را گفتیم، دیگر باز بر نمی‌گردیم. بعد از آن برسیم به مفاهیم بدیهی و بین بدیهی و معیار بدهت و بدهت این دو مفهوم، یعنی این دو مفهومی را که عرض کردیم ضرورت و جواز، اینها گفته بشود. بعد از آن، تعریف این دو مفهوم به معنای همین جواز و ضرورت. هنوز بحث واجب و ممکن و ممتنع، نه. همان ضرورت و جواز، همه‌اش هنوز اینجا هستیم. اصلا احساس بشود که از دو پایه شروع کردیم، به سه گانه رسیدیم؛ اینها برای ما باید بعدا واضح بشود. باید تعریف این دو مفهوم را کنیم. اینجا باید توضیح بدهیم تعریف حقیقی نمی‌شود. وقتی بدیهی شد، تعریف حقیقی نمی‌شود، تعریف تنبیهی باید بکنیم. بعد توضیح بدهیم انواع تعریفی که داریم، تعریف لفظی، تعریف بالمثال، تعریف مفهومی، تعریف به لوازم، تعریف برآمده از تقسیم، آنها همه توضیح داده بشود. و اینجا گفته بشود مفهومی‌اش چطوری جا دارد و لوازمش چطوری جا دارد؛ تنبیهی بودن منافی نیست، همان توضیحاتی که دادیم. یعنی به تعبیری اصلش اینها را ما باید در منطق حل می‌کردیم که نشد، اینجا اشاره می‌کنیم. اینها را درست می‌کنیم، تمام. بعد باید بگوییم خب این دو مفهوم را کی بر عهده دارد؟ فلسفه، عهده دار این دو مفهوم است. این را هم می‌گوییم که نشان بدهیم اگر داریم بحث را عام می‌بندیم، به دلیل همین فلسفی بودن است. توضیح دادیم گرچه حتی مفهوم بدیهی باشند، اگر مثل اصل عدم تناقض نگاه کنیم، چگونه می‌بایست فلسفه عهده دارش شود، نه دیگران. توضیح دادیم. به خاطر آن مفاهیم عام بودن و احکام عام تصدیقی برآمده از این دو مفهوم. این را باید توضیح بدهیم. همین جا احکام تصدیقی عام اینجا: تقابل بین این دو به لحاظ خارج را باید توضیح بدهیم، تقابل بین جواز و ضرورت. تقابل را که می‌گوییم، این جزو احکام تصدیقی بدیهی است، این را همین جا توضیح بدهیم. بعد از اینکه تمام شد، نوبت به حصر عقلی می‌رسد، حصر عقلی سه گانه‌ای که درست کردیم یا وجوب است یا امکان است یا امتناع. اول، این سه تا. بعد به واجب و ممکن و ممتنع. اینجا حالا حصر عقلی را تمام آن دقت‌هایی که کردیم، گفتیم؛ بحث وصف و وجود، و بحث ذات یا مفهوم، همه اینها، تمام این دقت‌هایی که کردیم، گفتیم اینها را باید مواظبت کرد. بعد دو طرح داده بشود، طرح علامه را که اینجا

الان داد بدهیم، طرح دیگر هم داده بشود. یعنی طرح دومی که ما دادیم، سه گانه را گفتیم بر پایه همین دو مفهوم بسازیم. یا اقتضای ضرورت دارد یا اقتضای ضرورت ندارد یا به تعبیر دیگر بلکه اقتضای جواز دارد. این را توضیح بدهیم.

سوال: [؟]

استاد: اینها را توضیح دادم، الان بگذارید من این را تماش کنم، ساختار طرح درست بشود. در خدمتتان هستم بعد از کلاس.

بعد از اینکه تمام شد فلسفه عهده دار این بحث است، می‌رسیم خب حالا که این است، حصر عقلی سه گانه وجوب و امکان و امتناع باید از دل این بحث در بیاید با آن توضیحاتی که عرض کردیم. دو تا طرح هست، یکی طرح نهایی است، یکی طرح پیشنهادی ما بود که گفتیم. این ادبیات ذات را باید توضیح بدهیم. بحث اینکه طرح دوم بر اساس آن دو پایه ایستاده، و به حسب خارج داریم می‌بندیم؛ تمام تأکیده‌های اینها اینجا باید گفته بشود. به حسب خارج بودن و از این حرف‌ها اینجا باید گفته بشود. بعد توضیح باید بدهیم تعریف به حسب تقسیم؛ یعنی به حسب این تقسیم، ما چه تعریفی پیدا می‌کنیم. قبلاً گفتیم یک نوع تعریف تقسیمی؛ اما اینجا چون تقسیم کردیم، تعریف به حسب تقسیم را توضیح بدهیم. بعد از این تعریف تقسیمی وجوب و امکان و امتناع، تعریف واجب و ممکن و ممتنع را بیاوریم و تأکید کنیم روی ذات، روی مفهوم ترکیبی بودن واجب؛ اینهایی که گفتیم که واجب، ممکن، ممتنع، غیر از وجوب و امکان و امتناع است. ترکیبی بودن اینها را توضیح بدهیم. ولو اینکه بگوییم ذات، یک امر بدیهی است. آن وجودی که در نظر گرفتیم، امر بدیهی است. این ضرورتی که گرفتیم، بدیهی است. ولی سه تایشان با هم الان دارد یک مفهوم واجب را می‌سازد. آن حالا توضیحاتی که دادیم. تمام شد. اینجا دیگر بحث ثبوتی بودن یا معدوله بودن امکان، بعد از اینکه حالا واجب و ممکن و ممتنع را گفتیم، باید اینجا بحث معدوله بودن یا ثبوتی بودن یا حتی سلب تحصیلی بودن، آنهایی که بحث بود، اینجا باید بشود؛ که بعد باید توضیح بدهیم سلب ضرورتین، لازم ذات است و اصلش ثبوتی است. آن توضیحاتی که بالا دادیم، اینجا خودش را نشان خواهد داد در بحث تقسیمی که اینجا داریم و تعریفی که از امکان پدید می‌آید.

بعد از این، حالا از این به بعدش به نظرم اهمیت دارد، ما در کار نیاوردیم. تا اینجا این طوری گفتیم، حالا عملاً تقسیم شما چیست؟ واجب و ممکن و مثلاً ممتنع گفتید، بالذات منظور است؟ بالغیر منظور است؟ بالقیاس الی الغیر منظور است؟ چی منظور است؟ چکار می‌خواهید بکنید؟ می‌گوییم این تقسیم سه گانه می‌تواند سه شکل پیدا کند؛ همین جا باید توضیح بدهیم، نباید برود یک فصل جداگانه‌ای، که الان علامه برده فصل جداگانه کرده. اینجا باید توضیح داده بشود. ما یکی به حسب ذات داریم، یکی به حسب غیر داریم. یعنی به تعبیری «کل ذات فرضناه ثم نسبنا الیه وجوده أو وصفه» که قبلاً گفتیم، «بحسب ذاته أو بحسب غیره» این را باید نشان بدهیم یا «بالقیاس الی الغیر» که حالا من می‌گویم چطوری است. این سه تا را باید همین جا نشان بدهیم. چرا؟ چون الان این امکان ذاتی که بحث می‌کنید، جزو کدام بحث‌ها است؟ امکان ذاتی‌ای که الان می‌خواهید به عنوان فرع استفاده کنید و این بحث را بکنید، اینها مال کجا است؟ مال به حسب ذاته است ولی اصلاً معلوم نیست ما داریم چکار می‌کنیم، دنبال چه می‌گردیم. بحث تقسیمی الموجود اما واجب او ممکن که می‌گویند، این مال کجا است؟ این تقسیم مال کجا است؟ به بالغیر اشاره داریم می‌کنیم؟ یا به بالذات داریم اشاره می‌کنیم؟ یا به بالقیاس الی الغیر؟ کدام را داریم اشاره می‌کنیم؟ اصلاً برای ما واضح نیست. چرا؟ چون همین طوری آمده اینجا گفتیم، در عین حال کسی که متوجه باشد می‌فهمد این جزو مثلاً بالذات‌ها است، مثلاً می‌گویم؛ ولی باید مشخص شود. می‌خواهم بگویم اول این باید بیاید، شاکله ذهنی ما شکل بگیرد که ما هر لفظی به کار ببریم معنادار بشود. الان امکان ذاتی، بله، ما می‌دانیم دیگر، امکان ذاتی گفتیم دیگر، به حسب ذات گفتیم دیگر، می‌دانیم این را. این می‌دانی باید در یک

دستگاه عملاً تعریف شده باشد. پس بقیه بحث‌ها چرا پیش آمد؟ باید نشان بدهیم بحث دو پایه‌ای که خود را به سه گانه تبدیل می‌کند، ضرورت و جواز که خود را به صورت سه تا وجوب و امکان و امتناع در می‌آورد، می‌تواند سه شکل پیدا کند به حسب ذات، بالغیر، بالقیاس الی‌الغیر. فقط باید توضیح بدهیم این حصر، عقلی نیست. توضیح می‌دهیم، حالا رسیدیم بعداً، در جایش توضیح می‌دهم ولی الان ما احتیاج داریم بهش. حصر، عقلی نیست. فقط دقت کنید آن تعبیر «کل ذات فرضانه ثم نسبنا الیه وجوده أو وصفه»، «بحسب ذاته أو بحسب غیره» اینجا باید گفته بشود ولی «بالقیاس الی‌الغیر» را اینجا نمی‌توانیم بیاوریم. بالقیاس الی‌الغیر، یک بحث دیگری است، اصلاً ربطی به این ندارد، اصلاً یک سنخ دیگری است. یعنی جزو این بحث‌ها نیست که «کل ذات فرضانه ثم نسبنا الیه وجوده أو وصفه»، اصلاً جزو اینها نیست. یعنی حتی بالقیاس الی‌الغیر، این تعبیری که علامه کرده «کل مفهوم فرضانه ثم نسبنا الیه الوجود»، این نیست. این مال بالذات و بالغیر است. دقت می‌کنید. در جای خودش ساختار پیدا کند، می‌دانیم. ساختار پیدا نکند، آدم نمی‌داند این دنبال چی می‌گردیم. آن بالقیاس الی‌الغیر پس چیست؟! او اصلاً از این سنخ نیست. اگر هم کسی با یک غلطی خیلی عاقلانه کند، تعبیر علامه را این طوری باید گفت «ثم نسبنا الیه الوجود، بحسب ذاته و بحسب غیره أو بالقیاس الی‌الغیر». باز بالقیاس الی‌الغیر، هویتاً یک جور دیگر است ولی داریم اینجا اضافه می‌کنیم. می‌خواهم بگویم اینها را باید بدانیم. اگر ندانیم، اینها را آمیخته می‌کنیم. این درست بشود. البته آن بحسب ذات یا بحسب غیر را نه اینکه برود وارد بشود، بعداً هم بگوید بله، امکان بالغیر اینجا جا ندارد، به سرعت بگوید ان شاء الله بحث خواهیم کرد امکان بالغیر راه ندارد. گفتیم هر سه تا یا به حسب ذات است یا به حسب غیر است یا به حسب بالقیاس الی‌الغیر است. به حسب بالغیرش، امکان بالغیر معنا مثلاً ندارد. یک اشاره‌ای می‌کنیم، ان شاء الله بعداً تک تک اینها را بحث می‌کنیم. این ساختار که پیدا شد، حالا دوباره سوال: مقسم ما در فلسفه چه باید باشد؟ باید اینجا توضیح بدهیم بحث وصف را الان داریم می‌گذاریم کنار. وقتی هم می‌گوییم بحث وصف را کنار می‌گذاریم، یعنی بابش را مفتوح می‌دانیم ولی در این بحث نمی‌خواهیم بیاوریم. دقت کنید چه عرض می‌کنم. بابش را مفتوح می‌دانیم، اتفاقاً من معتقدم اگر بخواهیم جدی بحث کنیم، یک دسته بحث‌های فلسفی نابی برای خودش پیدا می‌کند همین به حسب وصف. بخشی‌اش را که انجام دادیم، همین تقسیم‌های سه گانه و امثال اینها بخش‌های عمومی بود دیگر، همه را می‌گرفت. بعدش باید برویم دنبال آن قسمت آخر. قسمت آخر چیست؟ بگوییم به حسب وصف، برای خودش یک باب جداگانه است؛ که اگر رسیدیم بحث می‌کنیم. من می‌دانم لابلای همین بحث‌ها بالاخره به حسب الوصف هم سر در می‌آورد. حالا بگذارید الان باشد، الان نمی‌شود چیزی گفت.

سوال: [؟]

استاد: نه، به حسب وصف هم واقعی است، حقیقی است. فقط ما داریم از منظر فلسفی به اموری نگاه می‌کنیم که معمولاً فلسفه، بحث‌های این طوری را ندارد. حالا فلسفه از نظر فلسفی چه نگاهی به اینها دارد را فقط باید توضیح بدهیم که جزو بحث‌ها است. تمام. وقتی که این را گفتیم، حالا اینجا این شکلی می‌گوییم: الموجود به لحاظ حالا اذا نسبنا الیه الوجود، نه وصف، وصف را بگذاریم کنار. اذا نسبنا الیه الوجود که گفتید، اما واجب او ممکن، به حسب ذات یا بالغیر؟ چی باید بگوییم اینجا وقتی مقسم را می‌گویید الموجود اما واجب او ممکن؟

سوال: [؟]

استاد: اگر این طوری است، پس چرا ما این طوری داریم می‌خوانیم؟ بعد می‌بینیم یک امکان ذاتی اینجا سر در آورده، می‌فهمیم که این لفظ ذاتی را هم برایش به کار می‌بریم ولی نمی‌دانیم چیست. ولی با این طرح، می‌آید در جای خودش قرار می‌گیرد. یعنی

چی؟ به حسب ذات داریم صحبت می‌کنیم، الان حتی بالغیر را گذاشتیم کنار، بالقیاس الی الغیر را هم گذاشتیم کنار. به حسب ذات، اما واجب او ممکن. فرض سوم، ممتنع چرا رفت کنار؟ با همان توضیحاتی که می‌دهند ممتنع می‌رود کنار. حالا که رسیدیم به این، خب این ممکن چه نوع امکانی است؟ امکان ذاتی. این وجوب چه وجوبی است؟ وجوب ذاتی. یعنی وجوب به حسب ذات. دقت کنید چه عرض می‌کنم. وجوب بالذات و امکان بالذات. یادتان باشد بالذات، یعنی به حسب ذات، نه به حسب غیر. بالغیر را الان صحبت نیست. یعنی همین ممکن می‌تواند بالغیر هم باشد، وجوب بالغیر داشته باشد.

سوال: [؟]

استاد: اول بگذارید من طرح را بدهم چکار باید کرد، بعد می‌گویم. ما مشکل مان این است: خود آقایان خواستند سه گانه‌اش کنند، خیلی از بحث‌ها را بیاورند، بسیاری از مباحث را می‌آورند، بعد نمی‌دانند این را چکارش کنند. من می‌گویم اینها همه را آوردید؛ اگر به من بگویید، می‌گویم خب شما که این کار را کردید، بقیه کجا قرار می‌گیرد؟! واضح است دارم چکار می‌کنم. یعنی بحث، الان مال من نیست، مال هر کسی است که این مجموعه را آورده. می‌گفت یک انبوهی شده، نمی‌توانی سر و تهش را هم بیاوری. یک جور فقط جمع کردند! الموجود اما ممکن او واجب، همین. این، سر و تهش را جمع کردید ولی بقیه چی؟! بقیه را چکار می‌کنید؟ می‌بینید اینها همه پا در هوا است. بعدا من می‌گویم اتفاقا چطوری به هم وصل می‌کنیم. یک سرنخی دادم که چرا سنخ اینها فلسفی است؛ آن به نظرم پایه کار قرار می‌گیرد، می‌تواند جمع کند. حالا بگذارید الان بروم جلو.

حالا که این را گفتید، سوال: امکان فقری کجا قرار می‌گیرد؟ عملاً بگوییم بله، یک معنایی داریم به اسم امکان فقری، یک معنایی هم داریم به اسم امکان ذاتی ماهوی؛ همین را می‌دانیم. و دو جور هم تقسیم می‌کنیم، گاهی می‌گوییم الوجود، گاهی می‌گوییم الموجود. الوجود اما ممکن به امکان فقری او واجب به وجوب غنایی، یک. و گاهی می‌گوییم الموجود اما ممکن به امکان فقری و واجب به وجوب غنایی، این یک. و در مورد آن ماهیت هم چه می‌گوییم؟ الموجود اما واجب او ممکن به امکان ذاتی، حالا واجبش چیست، باید بعدا ببینیم چیست. این، کل ساختار. این ساختاری که می‌دهیم، دو تقسیم می‌کنیم؛ بالاخره سوال: این امکان فقری جزو به حسب بالذات است یا بالغیر است یا بالقیاس الی الغیر است؟ یک چیز چهارم است؟ چی است این وسط آمده؟ از یک طرف این تقسیم شما دارد چکار می‌کند؟ اینها را می‌گویم، نه اینکه بخواهم ایراد بگیرم. می‌خواهم بگویم به دلیل اینکه بحث‌های سنت پیشین را آوردیم، بعد صدرا هم چیزی را اضافه کرده، همه اینها را همین طوری آوردیم، ساختار نمی‌دهیم، گرفتار می‌شویم. اصلاً این به حسب ذات چیست اصلاً؟! این باعث می‌شود ما یک نوع نگاه دیگر داشته باشیم. من خواستم این بحث بعدی را بگویم، این بحث فرع اول که دو نوع امکان را مطرح کرد، بعد گفت موضوع این امکانی که ما می‌گوییم، ماهیت است. و یک امکان دیگری هم داریم به اسم امکان فقری، آن اصطلاح دیگر است، همین.

سوال: [؟]

استاد: آن را گذاشتیم کنار یا یک چیز دیگر شد؟ ببینید به تعبیر دیگر من دنبال این می‌گشتم، یک دفعه سر از این در آوردم؛ این طور؟ یا همین، خودش آن است؟ یعنی می‌خواهید بگویید امکان ماهوی، همان امکان فقری است؟ خیر. پس غیر است، به تعبیر علامه «اصطلاح آخر». حالا که این است، این چیست این وسط هست؟ بالذات است؟ بالغیر است؟ یا بالقیاس الی الغیر؟ بالقیاس الی الغیر که نیست.

سوال: [؟]

استاد: بالذات پس چرا نیست اصلاً؟! پس چرا می‌گویند تا امکان ذاتی می‌گویید، همه‌اش یعنی ماهیت؟!

سوال: [؟]

استاد: جواز باشد، حتی با همان معنا، حتی لازمه سلبی، فکری بکنیم. من البته این را گفتم، می‌خواهم ذهن شما درگیر بشود، یک فکر دیگر باید کرد. من بعداً متن صدرا را می‌آورم اگر کسی متن صدرا را جدی خوب نگاه کند، همچنین چیزی فی الجمله درش هست.

سوال: [؟]

استاد: من اصلاً ماهوی نمی‌گیرم. کی گفته بالذات را من ماهوی می‌گیرم؟! اصلاً من می‌گویم بالذات را خوب معنا کن. کی گفته ماهوی است؟! چرا این را می‌گوییم؟ ببینید ساختار چقدر اثر دارد.

حالا تمام شد، این تمام شد تا اینجا؛ این ساختاری که تاکنون می‌خواستیم بگوییم، این بود. حالا از شما سوال می‌کنم: ما بالاخره امکان فقری هم می‌بینیم این وسط هست، جدی هم هست بلکه اصلاً نظر نهایی صدرا این هست، حداقل این را تأکید کرده در کنار آن؛ این چیست این وسط؟ بالذات است؟ بالغیر است؟ پس «اصطلاح آخر» یعنی چی؟ و بعد حالا باید درست کنیم. اصلاً جواز باشد، چقدر راحت‌تر هستیم. حتی اگر سلب ضرورتین باشد، باید یک فکری کنیم.

سوال: [؟]

استاد: آره، اصلاً یعنی نه بالذات است، نه بالغیر است، نه بالقیاس الی الغیر است! بالقیاس الی الغیر را بگذار کنار، نه بالغیر است، نه بالذات است، هیچی نیست این وسط! پس این چیه این وسط؟!

سوال: [؟]

استاد: بله، علامه هم آخرش گفته همه اینها را باید یک جور دیگر معنا کرد، فقط یک تعبیر این طوری می‌کند. حالا می‌خواهیم این را یک فکری کنیم. چرا این را گفتم؟ من الان می‌خواهم وارد بشوم، می‌دانم دوباره از اول باید توضیح بدهم اصل بحث، تقسیم الموجود به واجب و ممکن، تقسیم بالذاتی است، نه بالغیر است، نه بالقیاس الی الغیر. بالذات را فکری کنیم. و در مورد وجود فقری هم می‌توانیم بگوییم الوجود اما واجب او ممکن، نه اینکه نمی‌شود گفت. فکری کنیم. فکر که بکنید، بقیه را من می‌توانم بگویم. پس تا اینجا، ساختار را گفتم. ما طبق قراری که بود، قرار بود آخر اگر فرصت شد، آخر بحث وجوب و امکان، این طرح را بدهیم؛ من الان طرح دو صفحه اول را دادم. تمام شد. حالا برسیم بقیه بحث‌ها را با هم بخوانیم.

سوال: [؟]

استاد: نه، معنای اول ثبوتی را توضیح دادم ولی بعد از آن حصر عقلی‌ای که کردیم، وجوب و امکان و امتناع سر در آورد، در حصر عقلی سه گانه دوباره گفتم ثبوتی و معدوله بودن، اینجا باید بحث بشود. گفتم اینجا.

سوال: [؟]

استاد: خب من دارم همین کار را می‌کنم دیگر. یک راه چی بود؟ گفتیم مثل پارسال چکار کنیم، بحث وجود ذهنی را خودمان مستقل، بیان مختار، از اول، صفر تا صدش را گفتیم. اینجا گفتیم می‌دانم این کار را بکنم، باید خیلی فاصله بگیرم، شما در متن نیستید، در می‌آییم. پارسال، این بود دیگر. بعد از این گفتیم حالا امسال را متن می‌خوانیم ولی با این شرط: حرف‌هایمان را درس می‌زنیم و ساختار می‌دهیم. الان ساختار را دادم دیگر. الان اگر به من بگویند، تمام اینهایی که من تا اینجا گفتم، همه را توضیح دادم. فقط الان شما ساختارش را بهتان دادم. دقت می‌کنید تا اینجا را دادیم، حالا می‌خواهیم نتیجه بگیریم.

سوال: [؟]

استاد: باز هم هر مرحله می‌رویم جلو توضیح می‌دهیم. الان تا اینجا درس شد دیگر. من دیدم اگر بخواهم بگذارم برای آن آخرها، من می‌دانم همه اینها که می‌گویم، هیچ کدام در خاطر شما هم نیست، من هم باید با چه زحمتی برای خودم تازه احیاءش کنم. حالا بگذارید همین جا که بود، برایتان بگویم. خب حالا تمام شد، برسیم جناب علامه.

مقام چهارم، «یتفرع علی ما تقدم»

جناب علامه طباطبایی بر اساس این سه مقام که گفته شد، حالا می‌گوید «و یتفرع علی ما تقدم أمور». این، مقام چهارم. «ما تقدم» یعنی آنچه که در این سه مقام گفتیم، حصر عقلی کردیم، آخرش در آوردیم امکان، امکان معدوله شد، از این توضیحاتی که دادیم، سلب ضرورتین شد، اینهایی که گفتیم، همین‌هایی که توضیح دادیم. ایشان شروع می‌کند سه امر را به عنوان متفرعات این بحث مطرح می‌کند. حالا سه تا چیست؟

فرع اول: موضوع امکان، ماهیت است

اولی‌اش موضوع امکان، ماهیت است. یعنی آن امکان به معنای سلب ضرورتین، این مخصوص ماهیت است، هیچ جای دیگر نیست.

سوال: [؟]

استاد: ماهیت هم خودش معقول ثانی فلسفی است. ماهیتی که شما می‌شمارید، چیزی است. ماهیتی که الان ما داریم می‌گوییم، صحبت انسان و بقر و غنم نیست. ماهیتی که در همه‌شان شریک است.

سوال: [؟]

استاد: به عنوان نفاد الوجود، طرح صدرایی. یک توضیحی بدهم. عرض، مقوله است یا فوق مقوله؟ فوق مقوله است. ولی خود کیف و کم و اینها چی؟ مقوله اند. ده مقوله، مقوله اند اما ماهیتی که مقسم اینها است چیست؟ فوق مقوله است، معقول ثانی است. می‌خواهم آن ذهنیتی که دارید را یادتان بیاورم. الان صحبت این است: آن چنان ماهیتی که شما به عنوان فوق مقوله می‌دانید که هویت همه اینها، انسان و بقر و غنم و جوهر و عرض و امثال اینها همه را می‌سازد، آن چنان چیز، معمولاً موضوع امکان است.

سوال: [؟]

استاد: اول، صحبت کل مفهوم کردیم. الان علامه می‌خواهد به دلیلی توضیح بدهد. خب به چه دلیل جناب علامه موضوعش ماهیت است؟! شما که قبلاً می‌گفتید کل مفهوم یا بگو کل ذات، هیچ صحبتی از ماهیت تا به حال نبود. فقط لابلای یک جایی ایشان «و کذا

قولنا لیست الماهیه من حیث هی ضروریة الوجود و لا العدم» آورده بود در همین صفحه ۴۳ از کتاب ما، آنجا یک تعبیر این شکلی کرده بود ولی بحث امکان را جدا کرده بود. الان می‌خواهد یک دقتی کند علامه به حسب آن بحث‌هایی که در سنت قدیمی ما هست. به حسب آن بحث‌هایی که در سنت ما هست. قدیمی، تعبیر خوبی نیست. که اساسا این چنین امکان ذاتی که سلب ضرورتین است، لا ضرورت الوجود و العدم است، چنین چیزی کجا پیدا می‌شود؟ ایشان می‌گویند چنین چیزی را فقط باید در ماهیت پیدا کنید. چرا؟ ماهیت است که فی حد ذاته خالی از هر دو هست، لذا می‌تواند سلب ضرورتین بشود. که اگر بخواهد موجود شود، می‌تواند. که اگر بخواهد معدوم شود، می‌تواند. اینها هم بسیار خوب، آن می‌تواند‌هایی است که ما گفتیم. ولی سلب ضرورتین است. خب چنین سلب ضرورتین هیچ جا پیدا نمی‌کنید جز ماهیت. در خود وجود می‌توانید پیدا کنید، نه. در وجود اصلا چطور می‌شود پیدا کرد؟! حالا من می‌خواهم بیان علامه را بگویم. در وجود چطور می‌شود پیدا کرد؟! وجود دارد یعنی ضرورت دارد. حتی امر امکانی هم باشد تا وجود دارد، ضرورت دارد. به حسب وجود الانسان بگویید، ضرورت دارید، نه امکان. کیست که نسبت به وجود و امکان، علی السویه هست؟ این ماهیت است. پس اگر بخواهیم بگردیم یک همچین امکان ذاتی‌ای که سلب ضرورتین است پیدا کنیم، جز ماهیت پیدا نمی‌کنیم. در عدم هم که نمی‌توانید این را پیدا کنید. یعنی در معدومات هم نمی‌توانید پیدا کنید. در وجودات هم به عنوان وجود نمی‌توانید پیدا کنید. تنها چیزی که درش نه وجود خوابیده نه عدم، کیست؟ ماهیت. البته توضیح دارد، ان شاء الله عرض می‌کنیم. بیان علامه این است که «ماهیت من حیث هی لیست الاهی لا موجوده و لا معدومه» درش هیچ کدام نیست. حالا که این است، فی حد ذاته خالی از هر دو است. چون خالی از هر دو است، سلب ضرورتین معنا دارد. ولی اگر بگویید درش وجود است، سلب ضرورتین چه معنا دارد دیگر! الان وجود امکانی، شما در نظر بگیرید، وجود امکانی، سلب ضرورتین چه معنا دارد؟! من دارم بیان علامه را می‌گویم. وجود امکانی ضرورت وجود دارد در عین اینکه امکان دارد. وجود، ضرورت دارد، هست. کیست که نسبت به وجود و عدم علی السویه است؟ ماهیت است. لذا جناب علامه می‌گوید اگر خوب بخواهیم بگوییم، باید بگوییم هر ممکنی یقینا ذو ماهیت است و به حسب ماهیت است. و این هم ذاتی است. یعنی چی؟ ماهیت فی حد ذاته، نه وجود درش خوابیده نه عدم، همانی است که می‌گوییم ماهیت من حیث هی هی، فی حد ذاته، لا موجوده و لا معدومه، هیچی درش خوابیده نیست، نه وجود است نه عدم، لذا می‌تواند هر یک از اینها باشد. خب حالا تا این مقدار باشد، ان شاء الله بعدا.

مؤسسه آموزشی
پژوهشی نفحات

و السلام علیکم و رحمت الله و برکاته.